

## “ زن بودن و مرد بودن در جامعه ی سنت گرا

نیلوفر بیضایی

در جوامعی که توانسته اند خود را از اسارت سنت برهانند و از بند خرافه و تعصب به در آیند، انسان بعنوان یک موجود صاحب حق از بدو تولد برسمیت شناخته شده و حقوق فردی و اجتماعی مبنای روابط انسانی را می سازد. این بدان معنا نیست که در این جوامع کسی حق کسی را زیر پا نمی گذارد. معنای آن این است که زیر پا گذاشتن حقوق انسانی هر شهروند ، چه کودک باشد ، چه بزرگسال، چه زن باشد ، چه مرد، چه فقیر باشد چه غنی، پذیرفته نمی شود و قوانینی وجود دارد که آنکس که حقتش پایمال شده، صرف نظر از رنگ پوست و جنسیت و نژاد، می تواند با رجوع به آنها حقوق خود را بدست آورد. حتی اگر قانونی منجر به پایمال شدن حقوقی بشود ، شهروندان می تواند با مراجعه به مراجع عالی قضایی باعث تغییر آن بشوند. پس انسان صاحب حق است و دولت موظف به ایجاد بهترین امکانات برای حفاظت از این حقوق.

در کشور ما ایران حقوق فردی و اجتماعی در قوانین نه تنها جایگاهی ندارند، بلکه هر کجا از آنها صحبتی به میان آمده، نگاه قیم مابانه و ایدئولوژیک حکومتی، این حقوق را به شکل تبعیض آمیزی از معنا تهی کرده است. بعبارت دیگر این قوانین در بسیاری از موارد، خود عامل تبعیض و پایمال شدن حقوق شهروندی است. یکی از روشن ترین این موارد، حقوق زن است. با مراجعه به قانون اساسی جمهوری اسلامی و قوانین مدنی، لیست بلند بالایی از قوانینی را خواهیم یافت که بر طبق آن، زن تحت تملک و قیمومیت پد، برادر و همسر شناخته می شود، موجودی است ناقص و ضعیف که می بایست مدام تحت کنترل باشد. موجودی است که حق تصمیم گیری در مورد او به مرد تفویض شده است.

در جای دیگری نیز نوشته ام و باز تکرار می کنم که این سازمان پیچیده و هزار توی نظام حکومتی ، یک شبه ایجاد نشده ، بلکه پدران فکری آنها که امروز در راس حکومت هستند ، زمینه های اجتماعی چنین روزگاری را بخصوص از انقلاب مشروطه به اینسوی فراهم آورده اند. در اینجا اما نمی خواهم وارد این بحث بشوم ، فقط بهمین نکته بسنده می کنم که این قوانین تا حدود زیادی برگرفته از همان سنتگرایی سخت جان است که از اعماق جامعه ی ایران بر آمده و از بیسوادان و کم سوادان گرفته تا روشنفکران آن جامعه بدان دچارند. برای همین مبارزه با چنین حکومتی بنهایت مرتجع که در ساختار فکری و عملی، بازتاب دهنده ی ارتجاع و سترونی جامعه ی ایرانی است ، تنها مبارزه ی سیاسی نمی تواند باشد، بلکه بطور همزمان می بایست با یک بازنگری و چالش عمیق و عظیم با تمام مظاهر فرهنگی و اجتماعی آن نگرشی همراه باشد که تمام ما را از مذهبی گرفته تا لائیک از با خدا گرفته تا آته نیست در خود اسیر کرده است . در اثر همین تناقضات است که از یکسو مدعی انسانیت و عواطف انسانی هستیم ، ادعای پیشرفته بودن و عدالت طلبی داریم و از سوی دیگر در زندگی روزمره مان حقوق یکدیگر را برسمیت نمی شناسیم . با جمهوری جهل و جنایت اسلامی مقابله می کنیم ، اما در نگاهمان به بغل دستی مان فرهنگ حذف و سرکوب پیش می گیریم و رعایت عدالت در برخورد به تاریخ و قضاوت در مورد دیگران در منشمان جایی ندارد. با فرهنگ “خودی” و غیر خودی“ مخالفت می کنیم، اما خودمان به پیوندهای قبیله ای ، خونی و خویشاوندی سیاسی –فرهنگی مان وابسته ایم. با جبهه ی “حق” و “باطل” ساخته ی حکومت دینی مخالفت می کنیم، اما در درون صفوف خودمان و در قضاوتهای روزمره مان اردوگاه “خیر” و “شر” می سازیم.

یکی از مهمترین این عرصه ها نگاه قیم مابانه است. در نتیجه ی این قیم مابی درونی شده نوعی سلسله مراتب در اجتماع وجود دارد که بر طبق آن یک عده موظف به فرمانبرداری از یک عده ی دیگر هستند. در خانواده ، کودک در مقابل والدین موظف است ، زن در برابر مرد موظف است، شاگرد در مقابل استاد موظف است ، مردم در برابر دولت موظفند ... در این سلسله مراتب، کمتر از حق و حقوق سخنی بمیان می آید. بلکه کل ساختار اجتماعی و سیاسی مبتنی بر قیم سالاری است. تا زمانیکه “فرد” در جامعه ی ما متولد نشود تا وقتیکه عقل و خرد را بعنوان مبنای تنظیم روابط میان انسانها برسمیت نشناسیم، تا زمانیکه از “عاداتها” یمان نبریم ، نمی توانیم بنیادهای تغییر را طرح بریزیم.

در همین راستا بررسی پدیده‌ی مردسالاری و نگاه مرد ایرانی به زن ایرانی و در عین حال نگاه زن ایرانی به خود قابل تعمق است و تحول در آن پیش شرط مهم تغییر و تحول جدی در عرصه‌ی اجتماعی و سیاسی. از آنجا که زنان در تقسیم‌بندی این سلسله مراتب امتیازوری در پایین‌ترین رده قرار دارند، نقش حضور اجتماعی آنها در تحول با تعریف مفهوم فرد و فردیت ارتباط تنگاتنگ دارد. نگاه مرد ایرانی به زن، نگاهی نامطمئن، شکاک و در قییم مابانه است. این نگاه نتیجه‌ی تربیت او در فرهنگ است که وظیفه‌ی کنترل زن، نان آوری و در نتیجه حق مالکیت او را بر زن جزو اصلی‌ترین وظایف او بر می‌شمارد. از نگاه او، کنترلی که وی بر زن اعمال می‌کند، برای حفاظت از زن است در مقابل "نامحرمان". او خود را قییم زن می‌داند، همانگونه که دولت خود را قییم زن می‌داند. همه همدیگر را کنترل می‌کنند. نام این کنترل را "عشق" می‌گذارند. "دولت مهرورزی" نیز قییم مابی خود و بستن دهان مخالفین و بستن راه اعتراض و اعاده‌ی حقوق را همینگونه تعریف می‌کند. اینگونه نگاه زن را جزو اموال همسر، پدر یا دولت می‌داند و از طرق مختلف از طریق هنر، اخلاق، ادبیات دولتی آن را ترویج می‌کند. این نگاه به بسیاری از زنان نیز این باور را القاء کرده که ناتوانند و محتاج قییم. آنها گمان می‌کنند که بدون تکیه بر مرد نمی‌توانند ادامه‌ی حیات بدهند. در عین حال دشواریهای اقتصادی و شرایط اجتماعی عرصه‌ی نگرش دیگر را بر آنان تنگ کرده است. این نگاه تحقیرآمیز به زن که در اثر فشارهای گوناگون از نگاه دولتی گرفته تا نگاه اجتماع به او تقویت می‌شود، مانع شکل‌گیری هویت مستقل زنان است.

خانواده‌ی ایرانی در درون خود نیازمند تحول است و نقشها باید از نو تعریف شود. کودکی که تصمیم‌گیری، مستقل اندیشیدن، تجربه اندوختن، نه گفتن، حس اعتماد بنفس را نیاموزد، در بزرگسالی، مردی بغایت مستبد یا زنی گوش به فرمان می‌شود. انسان پیش از آنکه از طریق نصیحت و موعظه بیاموزد، در عمل زندگی از طریق الگوی زندگی پدر و مادر می‌آموزد. کسی که در سایه‌ی روابط نابرابر پرورش یابد، چاره‌ای جز بازتولید آن را ندارد، الگوی دیگری برای ارائه نخواهد داشت. کودکی که در خانه حق نقد و پرسش و تجربه نداشته باشد، در بزرگسالی نیز نمی‌تواند در برابر مستبد بایستد.

آنها که از حضور ۶۰ در صدی دختران در دانشگاهها سرا از پا نمی‌شناسند، فراموش می‌کنند آمار ۹ درصدی اشتغال زنان، یعنی بیش از ۹۰ درصد عدم اشتغال و وابستگی اقتصادی زنان به خانواده را بنام بنامند. آنها که از پیشرفت زنان در عرصه‌های گوناگون سخن می‌گویند، از یاد می‌برند به آمار بالای خودکشی دختران و زنان، به زن‌کشی‌ها و آمار بالای خشونت بر علیه زنان، به آمار بالای زنان خیابانی، به آمار بالای اعتیاد در میان دختران و پسران جوان بپردازند. اینها دو روی یک سکه اند و نماد تناقضات پیچیده‌ای که جامعه‌ی در حال گذار ایران را در بر گرفته است. این گذار اجتناب‌ناپذیر نیست و صورت گرفتن گذار از ساختار ایدئولوژیک و سنت‌گرای کنونی منوط به اراده‌ی جمعی برای تحول در همه‌ی عرصه‌هاست.

مردانی که تمام مردانگی‌شان در میزان کنترلی که بر زنان خود دارند، محک می‌خورد و زنانی که زنانگی‌شان در میزان موفقیت در ارضاء خواستها و نیازهای مردان تعریف می‌شود، هیچیک نمی‌توانند پرورش دهنده انسانهایی آزاده باشند. آنها فقط می‌توانند تقویت‌کننده‌ی قییم‌سالاری دولتی باشند. هم این مردان و هم آن زنان از نقشی که بر آنها محول شده رنج می‌برند و در اضطراب مداوم زندگی می‌کنند. هیچیک خود را و توانایی‌های واقعی و انسانی خود را نمی‌توانند بشناسند و بپرورانند. این نقشها باید از اساس متحول بشود. زن بودن و مرد بودن باید در محک دوران نو دوباره تعریف شود و نهاد خانواده نیز. زن، پیش از اینکه مادر باشد یا همسر یا فرزند، یک انسان است با تمام نیروها و تواناییها و ناتوانیهای یک انسان که می‌بایست در میدان زندگی پرداخته شود و رشد کند و شکل بگیرد و مرد نیز. مسؤلیت این تحول بر دوش زنان و مردان آگاهی است که بهای تحول را می‌پذیرند و در مسیر تعریف دوباره‌ی نقشها و مفاهیم در میدان حرف و عمل زندگی پا می‌گذارند. این مبارزه تنها یک مبارزه‌ی سیاسی نیست، بلکه در تمام عرصه‌های فرهنگی، هنری و اجتماعی همراهانی پویا و رهروانی پر شهامت می‌طلبد.